

# تجربه‌های کوچک از دنیای بزرگ‌سالی



روزنامه‌نگار فرزانه مهابت

«بچه‌ام از این سن برود سرکار که چه؟ ۹ ماه مدرسه رفته، بگذار سه ماه هم استراحت کند. مگر ما محتاج چندرغاز درآمد اوهستیم؟ آن وقت مردم چه می گویند؟» بقیه صحبت‌ها پیشان توی همین مایه‌هاست. از والدینی می گوئیم که تعطیلی تابستانه و فراغت فرزندانشان از مدرسه را با استراحت مطلق اشتباه گرفته‌اند. نهایتش این است که نوجوانشان را به کلاس زبان یا سرگرمی‌هایی بفرستند که خودشان هم می دانند سرگرمی است، نه چیزی بیش از این. برای آینده شغلی‌شان هم «حالا ببینیم چه می‌شود، کو تا آن موقع، اول برود دانشگاه بعد کارش را هم انتخاب می کند، و چیزهایی از این دست تحویل می‌دهند. نتیچه دیدگاه یادشده می‌شود انبوه دانش‌آموختگان بیکاری که به‌گواه کارشناسان حداقل‌های آشنایی با بازار کار را ندارند و به دلیل بالا رفتن سن تجربه‌ها برایشان گران تمام می‌شود.

روایت‌هایی که در ادامه می‌خوانید نمونه‌هایی کوچک از کسانی است که طور دیگری فکر می‌کنند و در عین تمکن مالی، به مشاغل تابستانه نوجوانان نگاه تربیتی دارند؛ در ست مثل قدیم‌ها و نظام استادشاگردی که آن را مانند خیلی از داشته‌هایمان به راحتی از دست دادیم.



عکس: خاورود نیلوفر شهرآرا

## هم‌کار، هم‌درس

جواد آقا با خاطر جمعی جواب می‌دهد: صاحب کارش از هم‌محله‌ای‌های خودمان است و اهل حلال و حرام. اذان که می‌شود مغازه را می‌بندند و با هم می‌روند مسجد. سرشان شلوغ باشد توی مغازه سجاد پهن می‌کنند و نماز می‌خوانند. محمد حسن به خاطر حال و هوای خانواده زمینه مذهبی داشت و با رفتار صاحب کارش، این‌ها تثبیت شده است. با این حال فقط به اعتماد صاحب کارش بچه‌ام را رها نکرده‌ام. به محمد حسن یاد داده‌ام حواسش به حرف‌های ناچا، شوخی‌های نامتعارف و رفتارهای غیرعادی باشد. به شما سر بسته‌گفتم ولی برای پسرم ماجرا را باز کردم.

وقتی از حقوق ماهانه محمد حسن می‌پرسیم، پدر به «کمتر از ۲ میلیون تومان» اشاره می‌کند. با عینک اقتصادی که به ما اجرا نگاه کنیم، فشا کار و تحصیل هم‌زمان محمد حسن یادستمزدی که می‌گیرد، چندان معنا دار به نظر نمی‌رسد. جواد آقا تأکید می‌کند که نه خانواده‌اش در تنگانی مالی است و نه «پول توجیبی» را از محمد حسن دریغ کرده است. «انتخاب خودش بود. من فقط از بچگی به او یاد دادم باید روی پای خودش بایستد. بعد این فروشگاه را انتخاب کرد. خودش رفته بود با صاحب کار فعلی‌اش صحبت کرده بود. اعتماد به نفس، دقت، آداب معاشرت و جنس دغدغه‌هایش قابل مقایسه با قبل نیست. الان کلی برای خودش پس انداز کرده است و حساب شده خرج می‌کند. روزه داشتیم، هزینه روزه‌خوان و میوه‌های مراسم را تقبل کرده و هر کار کردیم قبول نکرد که پولش را بگیرد.»

روش تربیتی جواد آقا وقتی بیشتر بر ایمان جامی افتد که از سبک تربیتی پدر می‌گوید: «پدرم حجره فرش فروشی داشت. دستش به دهنش می‌رسید ولی این‌ها مانع کار کردن نبود. اگر در مغازه پدرم کار بود، انجام می‌دادم و مدتی که کاری نبود، می‌رفتم سر کارهای دیگر. الان تجربه بنایی، گل دوزی، دیسک کلاژ، سیم‌پیچی موتور و سیم کشی ساختمان را دارم. در حین همین کار کردن‌ها فهمیدم کیسه سبب زمینی و برنج گوشه زیر زمین خود به خود شارژ نمی‌شود. فهمیدم پول حلال درآورن زحمت دارد. این‌ها باعث شد احترام با بایریم بیشتر شود؛ همان طور که احترام محمد حسن به من مضاعف شده است.»

اگر کسی رفتارهای پخته محمد حسن را ببیند، باور نمی‌کند که اوقط سیزده سال داشته باشد. الان که تابستان است، صبح و عصر و در سال تحصیلی، بعد از مدرسه در یکی از عمده‌فروشی‌های مواد غذایی کار می‌کند. به سراغ پدرش می‌رویم و اولین سؤالی که از او می‌پرسیم وضعیت تحصیلی محمد حسن است. «درس‌هایش خوب است. امسال که

کلاس هشتم را تمام کرد، معدلش شد نوزده و خرده‌ای. معلم‌ها خیلی از او راضی‌اند. تکالیفش را مرتب انجام می‌دهد و به بهانه کار از مدرسه غایب نمی‌شود.» متعجب

از این هماهنگی بین کار و درس، از جواد آقا که کارمند مجموعه‌ای فرهنگی است

می‌پرسیم چطور ممکن است پدر، نظم فرزندش را مدیون اشتغال او

می‌داند و می‌گوید: با برنامه‌ریزی. قبلاً همیشه سرش توی گوشی بود اما الان تلفن همراهشیکش را حتی سرکار نمی‌برد. در ایام مدرسه، وقتی که شب‌ها کارش تمام می‌شود، بلافاصله می‌نشیند پای درس‌هایش. صبح زود هم یکی دو ساعت مطالعه می‌کند راستی، پسرم کلاس نویسندگی هم می‌رود.

اینکه چقدر به امنیت محیط کار فرزندش اطمینان دارد سؤال دیگری است که



### گفت‌وگو

فعال فرهنگی، مدیریت فرهنگ سراهای شهر، ایده پرداز تعدادی از رویدادهای فرهنگی سابق مشهد مثل آهوانه و مسئول کنونی دبیرخانه طرح شهرداری مشهد برای نوجوانان با عنوان «مانا» تمام این سوابق را بگذارد یک کار، بهانه‌ای که باعث شد برای قفت و گوسراغ حسن سلطانی برویم ایده جشنواره «زنگ کار» و اجرای آن در سال‌های ۹۴، ۹۵ و ۹۶ بود. این جشنواره با ترغیب خانواده‌ها و نوجوانان به اشتغال تابستانه، هدف‌های بلندی را دنبال می‌کرد. هم‌خوانی موضوع گزارش ما با تجربه و نکات جالبی را به همراه دارد.

● مانا همان زنگ کار است؟

نه. زنگ کار، درباره کسب مهارت‌های پایه در محیط واقعی کار برای نوجوانان بود. مهارت‌های پایه یعنی همان مهارت‌های عمومی که برای موفقیت در هر شغلی لازم است، مثل مسئولیت پذیری. مانا نگاه کلی تری دارد و روی تجربه‌های اجتماعی نوجوان تمرکز کرده است.

● لایذ دیده‌اید فروشگاه‌های زیادی در نقاط مختلف شهر را که پشت شیشه‌شان «به نیروی کار نوجوان نیازمندیم» چسبانده‌اند. به نظر می‌رسد در این فقره، عرضه از تقاضا بیشتر است و نوجوانان و خانواده‌ها تمایلی به قضیه ندارند. موافقید؟

بچه‌ها دوست دارند کار کنند اما خانواده‌ها ناگهشان یک مقدار منفی است. نگاه جامعه به کار نوجوان، نگاه کودک کار است، کسی که فقیر است و به دلیل نیاز مالی می‌رود سرکار. در صورتی که کار برای نوجوان در یک محیط امن، همان قدر اهمیت دارد که بازی کردن در دوره کودکی.

● در زنگ کار دقیقاً دنبال چه بودید؟

یکی از مسئله‌های اصلی کشور ما این است که فارغ‌التحصیلان کارآمد نیستند. مدرک، ارزش و تجربه کنار گذاشته شده است. در زنگ کار، نوجوان را تشویق می‌کردیم برود سرکار. هدفمان هم لزوماً این نبود که یک مهارت را تخصصی یاد بگیرد. اصلاً شاید یک سال برود کیف دوزی، سال بعد برود شیرینی فروشی. اگر روی کار نوجوان تأکید داریم به خاطر همان مهارت‌های پایه‌ای است که در محیط واقعی امکان آموزش دارد، نه در کلاس درس.

● مثلاً چه چیزهایی؟

مسئولیت پذیری که اشاره شد، تعامل اجتماعی، فراز و فرودهای بازار کار، به دست آوردن دستمزدی هر چند کم و مدیریت هزینه آن. اگر خانواده‌ها استاد کاری متعهد را انتخاب کنند، نوجوان موضوع حلال و حرام و مفاهیمی از این دست را هم ضمن کار یاد می‌گیرد. این‌ها در آموزش و پرورش ما به‌طور عملی آموزش داده نمی‌شود، مگر در معدود مدارس خاص. نوجوانی که این مهارت‌ها را دارد، با اعتماد به نفس تر

## خدا حافظی با دغدغه‌های کودکانه

قرارمان می‌شود حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر. حواسمان از آزار گرم‌ای این ساعت از روز، خیلی زود پرت می‌شود وقتی با چهره‌های

جدی و حرف‌های جدی تر سجاد و محمد روبه‌رو می‌شویم. اینجا یکی از فروشگاه‌های چادر دوزی در خیابان رسالت است، راسته‌ای معروف که در آن، فروشگاه‌های متعددی ملزومات سفر را می‌فروشند، از صندلی‌های تاشو گرفته تا شیشه‌ند، چادرهای مسافرتی و... سجاد و محمد نسبت فامیلی دارند. هر دو تقریباً شانزده ساله‌اند و هر دو در هنرستان درس می‌خوانند. به جز جواب‌های مشابهی که به سؤال‌اتمان می‌دهند، مشاب‌هت‌های دیگری هم دارند. مثلاً اینکه هر دو از هفت هشت سالگی، هر

تابستان را می‌آمدند اینجا سرکار. رضا استاد کار جوان این مغازه با خنده می‌گوید: مادرهایشان با اصرار این‌ها را می‌فرستادند سرکار. از بس که توی خانه شیطنت می‌کردند.

شکستن شیشه و لامپ بخشی از اعترافات این دو نوجوان از

شیطنت‌های دوره کودکی‌شان است. سجاد با ابرو‌هایی گره خورده که تا آخر گفت و گویا نمی‌شود، می‌گوید: اوایل اجباری می‌آمدیم ولی بعد علاقه ایجاد شد. الان یک سال است که در ایام مدرسه هم درس می‌خوانیم هم کار می‌کنیم.

پرسیدن معدل‌هایشان سؤال دیگری است که پیدا است از روی ناچاری به آن

اعتراف می‌کنند و «شانزده و خرده‌ای» تحویل می‌دهند با این توضیح که «تجدیدی نداشتیم» و پسر‌ها عموماً درس‌هایشان در همین حد و حدود است دیگر. آن‌طور که سجاد می‌گوید کار کردن و درس خواندن هم‌زمان سخت نیست اگر سر کلاس خوب گوش کنی. مقداری تمرین و مطالعه هم می‌خواهد که وقت‌های بیکاری در مغازه انجام می‌دهند.

نتیچه‌آشنایی چند ساله این دونوجوان با محیط کارشان شده است اعتماد

قرارمان می‌شود حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر. حواسمان از آزار گرم‌ای این ساعت از روز، خیلی زود پرت می‌شود وقتی با چهره‌های

جدی و حرف‌های جدی تر سجاد و محمد روبه‌رو می‌شویم. اینجا یکی از فروشگاه‌های چادر دوزی در خیابان رسالت است، راسته‌ای معروف که در آن، فروشگاه‌های متعددی ملزومات سفر را می‌فروشند، از صندلی‌های تاشو گرفته تا شیشه‌ند، چادرهای مسافرتی و... سجاد و محمد نسبت فامیلی دارند. هر دو تقریباً شانزده ساله‌اند و هر دو در هنرستان درس می‌خوانند. به جز جواب‌های مشابهی که به سؤال‌اتمان می‌دهند، مشاب‌هت‌های دیگری هم دارند. مثلاً اینکه هر دو از هفت هشت سالگی، هر

تابستان را می‌آمدند اینجا سرکار. رضا استاد کار جوان این مغازه با خنده می‌گوید: مادرهایشان با اصرار این‌ها را می‌فرستادند سرکار. از بس که توی خانه شیطنت می‌کردند.

شکستن شیشه و لامپ بخشی از اعترافات این دو نوجوان از شیطنت‌های دوره کودکی‌شان است. سجاد با ابرو‌هایی گره خورده که تا آخر گفت و گویا نمی‌شود، می‌گوید: اوایل اجباری می‌آمدیم ولی بعد علاقه ایجاد شد. الان یک سال است که در ایام مدرسه هم درس می‌خوانیم هم کار می‌کنیم.

پرسیدن معدل‌هایشان سؤال دیگری است که پیدا است از روی ناچاری به آن

اعتراف می‌کنند و «شانزده و خرده‌ای» تحویل می‌دهند با این توضیح که «تجدیدی نداشتیم» و پسر‌ها عموماً درس‌هایشان در همین حد و حدود است دیگر. آن‌طور که سجاد می‌گوید کار کردن و درس خواندن هم‌زمان سخت نیست اگر سر کلاس خوب گوش کنی. مقداری تمرین و مطالعه هم می‌خواهد که وقت‌های بیکاری در مغازه انجام می‌دهند.

نتیچه‌آشنایی چند ساله این دونوجوان با محیط کارشان شده است اعتماد

شهرآرا از یک تجربه موفق فرهنگی می‌گوید که به بازیابی و احیای نیاز دارد

# خاک فراموشی روی «زنگ کار»



اقتصادی به کار نوجوان، مفهوم کودک کار و... در حالی که حتی جریان روشنفکری در ایران که ادبیات غربی دارد، منظورش از کودک کار، بچه‌ای است که ترک تحصیل کرده و گاه با فرار از خانه همراه است. این خیلی

تفاوت دارد با موضوعی که ما مدنظر داریم. کارشناسان موافق مشاغل تابستانه نوجوانان، از حضور او در محیط واقعی کار صحبت می‌کنند.

باز هم با قید انتخاب محیط مناسب و رصد شرایط از سوی خانواده.

● این حرف‌های خوب را چه طور می‌شود عملی کرد؟ بگذارید به تجربه قبلی‌مان اشاره کنم. در زنگ کار، برنامه‌های چند لایه داشتیم. غیر از توجیه والدین در همایش‌ها، از مساجد خواسته بودیم استاد کارهای محله را که در تابستان شاگرد نوجوان گرفته بودند شناسایی کنند تا از آن‌ها قهردانی‌کنیم. هدف‌زنده

کردن هویت اجتماعی استاد کار بود و اینکه حس کند علاوه بر یاد دادن مهارت به نوجوان، نقش تربیتی هم دارد. کار دیگر این بود که مهرماه به مدارس می‌رفتیم و پیش چشم بچه‌ها، از نوجوان‌هایی که تابستان سرکار رفته بودند قدردانی می‌کردیم. یکی از مدیران مدارس می‌گفت شما کاری کردید که بچه‌های مدرسه از الان که مهر است دارند درباره تابستان سال آینده و اینکه سر چه کاری بروند، صحبت می‌کنند. کار دیگر این بود که در سیزده فرهنگ سرای وقت، دبیرخانه دایر کرده بودیم و خاطرات بچه‌هایی را که شغل تابستانه داشتند جمع‌آوری می‌کردیم. آن‌هایی که خاطره‌شان ته مایه طنز داشت می‌توانستند آن را به صورت استندآپ کمدی اجرا کنند و شانس حضور در فینال را به دست بیاورند. خاطره بچه‌ها می‌گفت تجربه‌های موفق و متنوعی کسب کرده‌اند.

● جشنواره ادامه پیدا نکرد؟

نه. در دوره قبل مدیریت شهری متوقف شد.

● چرا؟

به نظرم دلایلش سیاسی بود تا کارشناسی.

● در این دوره بنای اجرای مجدد آن وجود دارد؟

زمان می‌خواهد. همان موقع هم جشنواره تابستان را از اسفند کلید می‌زدیم. امسال برای احیای زنگ کار در فصل بازگشایی مدارس برنامه‌هایی داریم.

● کدام دستگاه‌های اجرایی باید پای کار بیایند تا این کار ترویجی تکمیل شود؟

نقش اصلی با خانواده است و رسانه‌ها نگاه خانواده‌ها را شکل می‌دهند.

سوی رسانه‌ها، شهرداری و آموزش و پرورش خیلی مؤثرند.

● به نظر می‌رسد دختران نوجوان نقطه مغفول برای معدود برنامه‌هایی هستند که به دنبال ترغیب نوجوانان به کارند. در زنگ کار هم تمرکز بر پسران بود. سبک زندگی تغییر کرده و تمایل دختران به انجام فعالیت‌های اقتصادی

اعم از مشاغل خانگی و کار بیرون از خانه بیشتر شده است. با این حساب، دختران نوجوان آموزش‌ها و تجربه‌های اجتماعی اولیه را در کدام محیط امن باید یاد بگیرند؟

ببینید، متأسفانه در حوزه زنان و مسائل اجتماعی‌شان چشم‌انداز دقیقی وجود ندارد. مثلاً اگر دختری بخواهد در آینده در زمینه پرستاری، تعلیم و تربیت، حوزه پوشاک، رسانه و... فعالیت کند، در نوجوانی باید چه آموزش‌هایی ببیند؟ فراتر از آن، دختر برای پذیرش نقش همسری و مادری‌اش در آینده به چه مهارت‌هایی نیاز دارد؟ یکی از ضعف‌های جشنواره زنگ کار همین بود. در جشنواره مانا داریم تلاش می‌کنیم این ضعف را رفع کنیم.